

بازتاب‌های اندیشهٔ مارکسی بر انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی جدید

مؤلف: پرفسور کارلو تولیو آلتان*

ترجمه: دکتر حسین افشار**

چکیده

در بخش پایانی این پژوهش کوتاه، اما ژرف، به بازتاب اندیشه مارکسی بر انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی، بویژه بر آرای لنیندها و میلز پرداخته شده است. گفتنی است که این بخش نیز مانند بخشهای پیشین با نقادی اندیشمندان ارزشمند یاد شده توأم است.

واژگان کلیدی: علوم اجتماعی - نیاز - مسؤلیت - دانشمند - نقادی، انسان‌شناسی فرهنگی -

سیاسی.

* استاد شهیر انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی در دانشکده علوم سیاسی، فلورانس و صاحب تألیفات بسیار در

زمینهٔ انسان‌شناسی.

** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

جریانهای «رسمی» اندیشه انسان شناختی در بستر اجتماعی - فرهنگی ویژه ای رشد یافت، و روشن است که نمی توان حضور اندیشه مارکسی و مارکسیستی را در آن نادیده گرفت. از واژه مارکسی استفاده می کنیم تا نقش مارکس را در این گذر نشان دهیم و واژه مارکسیستی نیز برای نمایاندن پیروان او به کار گرفته شده است، زیرا نقش هر دو در این مبحث بسیار تعیین کننده است؛ از جمله فرانس بوآس^۱ این موضوع را بخوبی بیان می کند:

«نظریه جبرگرایی اقتصادی فرهنگ دیگر نمی تواند با جبرگرایی جغرافیایی همخوانی داشته باشد. نظریه یادشده مطلوب تر است، زیرا زندگی اقتصادی بخش مکمل فرهنگ است و با همه جنبه های متنوع خود به گونه ای درونی به آن پیوند می خورد، در حالی که شرایط جغرافیایی همیشه به عنوان عنصری بیرونی باقی می ماند. با این همه منتفی به نظر نمی رسد که سایر جنبه های فرهنگ به عنوان روبنا، بر پایه ای اقتصادی تعریف شود، زیرا شرایط اقتصادی همیشه از شرایط فرهنگی متأثر است که بیشتر وجود داشته و آن خود به جنبه های دیگر فرهنگ وابسته است.... تأکید بر این که محرکهای اقتصادی بر سایر مظاهر زندگی فرهنگی پیشی دارد و بدون هیچ نشان فرهنگی اثرات خود را بر گروه می گذارد، نمی تواند مور تأیید قرار گیرد. زندگی فرهنگی همیشه از نظر اقتصادی مشروط شده و اقتصاد همیشه از نظر فرهنگی در تقید است.»^(۱)

بحث بوآس هیچ خط خاصی را ترسیم نمی کرد، اگر اندیشه مارکسیستی و به طریق اولی مارکسی خود را به آن راز و رمزی محدود می ساخت که برای دهه های پیاپی سران ارتدوکس آن را ترسیم کرده بودند، و تا زمانی دیدگاه اخیر ادامه داشت که دست نوشته های جوانی مارکس منتشر شد. نظریه تأثیرپذیری روبنا از زیر بنا با توجه به مدارک چاپ شده و مباحثی که به دنبال داشت، چهره «مارکسیسم مبتذل» یا «پارین مارکسیسم»^۲ را مشخص ساخت؛ یعنی مفهومی از مارکسیسم که بشدت محقر و از ریخت افتاده بود و برای اهداف سیاسی و تبلیغی عامیانه - در برابر اندیشه ای بسیار ژرف، پیچیده و پر راز و رمز - به کار گرفته می شد. البته، با دور نمای مختصری که در شماره های پیشین از نظر خوانندگان گذشت، موضوع یاد شده تا حدی شکافته شد.

به سبب ویژگی محقر دکترین رسمی مارکسیستی است که تعیین کنندگی فرهنگی «فرهنگ شناسان» در برابر آن قرار می گیرد، به نشانه مخالفت با مارکسیسم قد علم می کند و تأثیر اندیشه مارکسی بر بحث انسان شناختی برای مدت های مدید، هیچ یا تقریباً هیچ باقی می ماند، بویژه باید به نکته مقابل آن؛ یعنی تأثیر قوم شناسی تکامل گرا بر اندیشه مارکس و انگلس نیز اشاره کرد. با این

1 . Franz Boas

2 . Paleomarxism

همه، باید منتظر سالهای چهل می‌بودیم تا اولین بارقه‌های مارکسیستی - پس از مدت‌ها و نه چندان قاطع - علیه جامعه سرمایه‌داری در انسان‌شناسی و در آثار ار. اس. لیند^۱ (۱۹۸۲) به وجود آید. در انسان‌شناسی لیند و همسرش هلن برخی نکات اساسی وجود دارد: پژوهش درباره جمعیت‌های شهر مانسی^۲ که دو اندیشمند آن را به نام مستعار «میدل تاون»^۳ می‌نامند و مجله «آگاهی برای چه؟»^۴. پژوهش درباره شهر مانسی، نقطه عطفی در تاریخ انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی است، نه تنها به سبب تازگی در روش - که همان روش مورد استفاده قوم‌نگاران و انسان‌شناسان اجتماعی است، بل به دلیل موضوع پژوهش و مسائلی «که» مورد مذاقه قرار گرفت. در واقع، برای اولین بار - تا جایی که می‌دانیم - پژوهش به جای پرداختن به جوامع دیگر - که به طور سنتی انجام می‌گرفت - متوجه اجتماعات و تمدن غربی شد. مسائلی که در پژوهش یاد شده مدنظر قرار گرفت، ساختار اجتماعی، توزیع قدرت و «ارزشهایی» بود که در رفتارهای معین حاکم است؛ یعنی ارزشهای نشأت گرفته از اساس هستی. در مجلد دوم تحقیق نام برده شده به نام «میدل تاون در حال گذار»^۵ مسائلی چون دگرگونی اجتماعی و فرهنگی در نظر گرفته شد. اولین پژوهش اواسط سالهای بیست، و دومین آن ده سال پس از آن انجام شد.

پژوهش مورد نظر با سود جستن از برنامه طبقه بندی شده فعالیت‌هایی انجام گرفت که در برگزیده رضامندی در برآوردن نیازهای اساسی زندگی گروهها بود؛ برنامه‌ای که پیش از آن در انسان‌شناسی برای جوامع دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت. برنامه یاد شده شامل این نکات بود: هزینه زندگی، داشتن خانه، آموزش جوانان، گذراندن اوقات فراغت، شرکت در مناسک مذهبی و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی.

همان طور که ملاحظه می‌شود، در این پژوهش نیازهای اساسی زندگی اجتماعی مدنظر قرار گرفته است؛ نیازهای اساسی اجتماعی برای زندگی اجتماعی که به طور مشخص و از نظر تاریخی تعریف شده است. بنابراین، تحلیل لیندها نه تنها توصیفی، که انتقادی نیز هست، و این امر با در نظر داشتن ساختارهای مقیدکننده فرهنگی و مقایسه آن با مسایل در حال دگرگونی صورت می‌گیرد؛ همان نکته بسیار اساسی که اگر در نظر گرفته نشود، چون بیماری و آگیردار به پژوهش ویژگی نابهنگام و تهدیدکننده می‌دهد، و این نکته برای انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی جدید از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا کلید تجدید نظر تاریخی در ارزشها را به دست

1 . R.S.Lynd

2 . Muncie

3 . Middletown

4 . Knowledge for wath?

5 . Middletown in Transition

می‌دهد. نکته قابل اتکای پژوهش مورد بحث نیازهاست، حتی اگر فرمول‌بندی آنها قابل بحث و بازبینی باشد. با این همه، با بحث اندام وارگی ساختارگرایی سنتی تفاوت ماهوی دارد. سالها پس از این پژوهش، لیند با شدت هر چه تمامتر متوجه تضادهای جامعه‌ای شد که در آن زندگی می‌کرد و با آگاهی بیشتر، به مسایل و چشم اندازهایی پرداخت که در تحلیل مارکسیستی وجود داشت. نتیجه این بازاندیشی بیان خود را در «آگاهی برای چه؟» سال ۱۹۳۹ یافت. در آن اثر لیند نتایج حاصل از تجربیات خود را طرح کرد که در برگیرنده اندیشه کارکرد علوم اجتماعی نیز هست:

«علوم اجتماعی به عنوان ابزاری برای مقابله با فضا‌های تنش‌زا و نامطمئن در فرهنگ رشد یافته است.»^(۲)

برای لیند معنای چنین علومی در باز یافتن اثرگذاری^۱ آنها، در یاری رساندن به انسان برای حل مسایل ناشی از عواملی است که او در یک فرهنگ با آن زندگی می‌کند، در خصوص موضوع مورد بحث ما، بویژه تمیز شاخص اثر گذار به زبان اومانستی و برای نقد نظامهای مورد نظر او بوده است. لیند می‌نویسد:

«وظیفه علوم اجتماعی را می‌توان با این عبارت تعریف کرد: کشف آن‌نظمی که عملاً در رفتارهای گوناگون انسانی وجود دارد؛ چه نوع رابطه کارکردی میان بخشهای فرهنگ - و در این جا به سنت می‌رسد - در فضا و زمان هست و چه نوع نظمی به طور کارکردی می‌تواند در فرهنگ معاصر مفیدتر باشد.»^(۳)

در این متن «نظم به طور کارکردی مفیدتر» چشم انداز تحلیل و تحقیقی را می‌گشاید که چارچوب کارکردگرایی اندام وار و ساختارگرایی را در می‌نوردد. اما لیند در راستای این موضع انتقادی گامی بیشتر بر می‌دارد:

«اگر پیچیدگی حول شیوه زیستن در نوعی فرهنگ نبود که باید روشن شود، علوم اجتماعی وجود نداشت، و وظیفه خاص علوم اجتماعی ایجاد مزاحمت، و تمرکززدایی برای انتظامات عادت شده بود. بنابراین، با علوم اجتماعی است که کوشش می‌کنیم به پیش برویم و نشان دهیم که امکان دگرگونی به سوی مطلوبتر وجود دارد. وظیفه علوم اجتماعی - مثل جراحی ماهر - آن است که بحرانی آنی به وجود آورد، با این هدف که حضور پلشتی‌های مزمن هر چه خطرناک‌تر در ما از میان برود؛ در فرهنگی مثل فرهنگ ما که قدرت به طور معمول، از آن تعداد اندکی است و برای حفظ وضع موجود آ و تقویت امتیازات آنی آنان، چه به صورت تدافعی یا تعرضی از آن

استفاده می‌شود، وظیفهٔ چنین مزاحمی بخوبی روشن نیست، اما این تنها شیوهٔ دیگری است تا نشان دهیم چه خطری علوم اجتماعی را در سنخ فرهنگ ما تهدید می‌کند.^(۴) در این جا علوم اجتماعی به مثابهٔ ابزاری سیاسی و ویژگی نوگرایانهٔ رادیکال دیده شده، البته، اگر نگوئیم که به آن کارکرد بستر ساز انقلاب اجتماعی محول شده است. با این همه، لیند پنهان نمی‌کند که ممکن است این شیوه نگاه در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم خطر ساز باشد. زندگی او نیز همانند رایت میلز گواه روشنی بر این مدعاست.

به باور لیند دشواریهای پژوهشگر تنها از محیط بیرونی ناشی نمی‌شود، بل به شیوه‌ای که علم از نظر روش شناختی آن را تحمیل می‌کند نیز مربوط می‌شود:

«از آن جا که علم الاجتماع تعاریف خود را از افکار مردمی جاری کم و بیش بی نقادی اخذ می‌کند و وظیفهٔ خود را برای توصیف و تحلیل شرایط معین به این شیوه می‌نگرد، می‌تواند دچار خطا شود، و اگر مسایل مورد نظر بخوبی ارائه نشده باشد، امکان رهایی از خطا نیز منتفی است. اگر داده‌های مربوط به مسایل به اشتباه یا بد طرح شود، استفاده از آنها نمی‌تواند چندان کارساز باشد.»^(۵)

این موضع روش شناختی مسخ شده را لیند به خود جامعه‌ای نسبت می‌دهد که در آن علم تولید می‌شود:

«در این جا خطر دانشی را می‌توان دید که به وسیلهٔ همان نهادهایی شکل گرفته است که باید به عنوان هدف در برابر آنها قرار گیرد... دانشی که در سطحی گسترده، چشم‌اندازهای خود را به مطالعه‌ای محدود می‌سازد که به هنجارهای سنتی پیوند دارد، برای به دست دادن راهکارهای روشن برای خروج از اغتشاش، آزادی متداول و نظارت‌های مترتب بر آن، کافی نیست.»^(۶) این موضوعات در سطح دیگری از تجرید نظری، همانهایی هستند که در این دوره در اندیشهٔ هاسرل^۱ و با عنوان «بحران علوم اروپایی» و آرای هورک هایمر^۲ شکل می‌گیرد. در این رابطه است که اصل خنثی بودن علم زیر سؤال می‌رود و لیند وظیفهٔ طرح چنین موضوعی را بر عهده می‌گیرد:

«طبیعت می‌تواند خنثی باشد؛ خورشید می‌تواند به درستی یا نادرستی طلوع و غروب کند، اما فرهنگ خنثی نیست، زیرا فرهنگ از شخصیت‌هایی ساخته شده است که منافع دارند و دست به کنش می‌زنند، منطق پژوهشگر علوم اجتماعی که بر خنثی بودن علم در این جهان پیش داوری‌ها پا می‌فشارد، قابل درک است، اما چنین چیزی نتایج بداقبالی به بار می‌آورد که توانایی

دانشمند اجتماعی را - در قبال مسؤولیتش به عنوان دانشمند اجتماعی که باید آن را اجرا کند - به طور سنگینی تیره می‌سازد.»^(۷)

در واقع، لیند باز هم تأکید می‌کند که خنثی بودن علوم یاد شده به دو شکل، تصویری بیش نیست: هم با حذف مسائلی که مزاحم به نظر می‌رسند و هم جهت دادن پژوهش به سوی بهبودی محدود و جانبی، که دلایل جدی تری برای انتقاد از آن باقی می‌گذارد.

روشن است که این مختصر برای شکافتن موضوعی به این گسترده‌گی کافی نیست و باید در مجالی دیگر بیشتر به آن پرداخته شود، اما در همین جا باید به این نکته اشاره کرد که مساله یاد شده تنها در عرصه انسان‌شناسی مطرح نمی‌شود، بلکه به موازات آن به سایر زمینه‌های علوم اجتماعی و فلسفه نیز سرایت می‌کند. به همین سبب می‌توان به یقین گفت که مسایل یاد شده آشکارا در فضای همه عرصه‌های علوم اجتماعی بروز می‌کند و برای حلاجی بیشتر آن مسلماً بازنگری مطالعات مارکسی و افزون بر آن دیگر اجزای فرهنگی و تاریخی - سیاسی از جهات گوناگون سهم عمده‌ای ایفا کرده‌اند.

در چنین حال و هوایی می‌توان به روشنی دریافت که لیند نمی‌توانست با جبرگرایی فرهنگی کروبر^۱ بویژه مکتب او موافق باشد، اما پیشنهادهای او برای جابه‌جایی سطح تحلیل از نهادهای فرهنگی به رفتار، حتی در ژرفترین آنها از اصالت تهی است و راه واقعی برای برون رفت از این معضل را نمی‌نمایاند. رفتار به الگوی فرهنگی نیاز دارد تا آن را راهبری کند و بر عکس، الگوی فرهنگی باید بتواند خود را در رفتار متجلی سازد.

مسئله بر سر دو سیما از تنها یک لحظه سازمان زندگی اجتماعی است و با احاله این به آن و آن به این، نه، می‌توان چیزی را توضیح داد و نه بویژه آن را نقد کرد، بل در واقعیت وضعی است که مسایل به عنوان سنگ محک مقایسه‌ای می‌تواند مطرح شود.

لیند با کلمات زیر بسیار خوب و با حساسیت زیاد اوضاع دشوار دانشمندان اجتماعی زمان را ترسیم می‌کند:

«بنابراین، دانشمند اجتماعی میان دو نیاز متضاد از یک نسخه اندیشه حق، قاطع و اگر ضروری باشد، نقد رادیکال نظام و تقاضای هرچه مصرانه‌تری گیر افتاده است تا اندیشه به سوی سرنگونی نظام سیر نکند.»^(۸)

در بخشی که به تفسیر کارکردی ساختار گوناگون فرهنگ به عنوان مجموعه سازمان یافته آگاهی اجتماعی پرداخته می‌شود، لیند اندیشه بسیار برانگیزاننده‌ای را درباره کارکرد علم اجتماع

مطرح می‌سازد که در آن به طور عام و بویژه کمتر جدی، معنای بحث خود را شرح می‌دهد: «علم اجتماع رمزی آکادمیک نیست، بلکه بخش سازمان یافته فرهنگ است برای یاری انسان در فهم هر چه تازه‌تر فرهنگ خود و بازسازی آن.»^(۹)

سی. رایت میلز (۱۹۶۲ - ۱۹۱۶) نیز درسهای مارکسی را دریافته بود، اگرچه تفسیرهای او از مارکسیسم در محافل مارکسیستی و غیر آن موضوع بحثهای داغ شد. البته، در این جا لازم نیست تا تحلیلی نقادانه درباره شیوه تعبیر او از مارکسیسم به دست دهیم، زیرا مارکسیست‌ها که از کدام کشور و فرهنگ برخاسته و با چه مسایلی دست به گریباند، گوناگونند. به همین سبب، یافتن شاخص یگانه به عنوان مترپلاتین پاریس برای اثبات ارتدوکسی هر کدام از آنان غیر ممکن به نظر می‌رسد. این جا امر مورد علاقه ما رابطه میان اندیشه رایت میلز با مارکسیسم است که طبیعتاً از آن تأثیر پذیرفته بود و مسایل انسان‌شناسی فرهنگی - سیاسی و بویژه فرهنگ مدنظر قرار می‌گیرد.

رایت میلز با حساسیت قابل ستایشی درباره لحظه انسان‌شناختی پدیده اجتماعی تام توضیح می‌دهد:

«وقتی کسی مجموعه‌ای از ارزشها را دوست دارد و آن را در معرض تهدید نمی‌بیند، در او حالتی خوشایند به وجود می‌آید، اما وقتی بر عکس آن را در حالت تهدید می‌بیند، وارد مرحله بحرانی می‌شود؛ از مشکلی شخصی یا مسأله‌ای عمومی رنجور می‌شود، و اگر همه ارزشها تهدید شود، بنابراین هراس کلی، وحشت زدگی همگانی... به وقوع می‌پیوندد. دوران ما، دوران بی تفاوتی و ناراحتی است، بی تفاوتی و ناراحتی هنوز به گونه‌ای تعریف نشده است که بتوان با منطق و حساسیت دست به عمل زد. به جای آن که دشواریها در چارچوب ارزشها و تهدیدها قابل اندازه‌گیری باشد، غالباً تنها ناراحتی از نوعی نگرانی مدنظر قرار می‌گیرد؛ و به جای مسایل دقیق و انضمامی، غالباً فقط حس مبهمی وجود دارد که اشکالی در کار است.»^(۱۰)

توصیف بسیار مناسبی است، اما برای رفتن به ژرفای تحلیل، روشن ساختن مفاهیم پایه لازم است و بدون آن امکان پیشروی در بحث میسر نمی‌شود. اکنون برای معنا بخشیدن به بحث رایت میلز لازم است تا بین نظام فرهنگ «ارزشها»، به تضادهای حاضر، هم در وضعیت و هم در بویایی شخصیت و خود نظام شخصیت تمایز قایل شویم که از نظر فرهنگی ساختارمند است - چیزی که اگر موجب تهدید برای ارزشهای فرهنگی شود که از آن متمایز است خود را تهدید شده می‌یابد - و به نوبه خود از نظام اجتماعی متمایز است. تنها با در نظر گرفتن چنین ابزارهای مفهومی متفاوت از یکدیگر، واژه‌های «خویشاوندی»، «بحران»، «بی تفاوتی»، «ناراحتی» و

مسائل دقیق انضمامی می‌تواند معنا یابد، زیرا این حالتها و چشم‌اندازهای شناخت است که مسایل نامیده می‌شود و همان‌طور که بعداً خواهیم دید، نتیجه ترکیب گوناگون این عناصر و روابط گوناگونی که از برخورد یا ادغام آنها با یکدیگر به دست می‌آید، می‌تواند تعریف معینی به خود گیرد.

تمایزات یادشده در اندیشه رایت میلز نتوانست اثر گذار باشد؛ نه به این علت که او آنها را نمی‌شناسد - جدل او با «نظریه پردازان بزرگ» پارسونز به حد کافی برای اثبات این ادعا گویاست - بل درست به این سبب که این مفاهیم را به روایت پارسونزی می‌شناسد:

«اکنون آنچه پارسونز و نظریه پردازان بزرگ به عنوان جهت یابی ارزشی و ساختار هنجاری از آن نام می‌برند، به طور اصولی به نمادهای مسلط مشروعیت مربوط می‌شوند. مسأله حقیقتاً مفید و حیاتی است. رابطه میان این نهادها و ساختار نهادها از جمله مهمترین مسایل علم اجتماع است. این نمادها بویژه سلطه خودگردانی درون جامعه را نمی‌سازند، بلکه اهمیت آنها در مصرفی نهفته است که می‌توان برای توجیه یا اعتراض علیه دستگاه قدرت و مواضع قدرتمندان درون این آرایش به کار گرفت.»^(۱۱)

«ارزشهای یک جامعه اگر چه در محافل خصوصی گوناگون اهمیت دارند، اما هیچ اهمیت تاریخی و جامعه شناختی ندارند، مگر آنکه توجیه گر نهادها باشند. همچنین نمی‌توانند پوشش رفتاری اشخاص را در نقشهای تعیین کننده فعال مدلل سازند.»^(۱۲)

از ملاحظات رایت میلز می‌توان دریافت که جامعه شناس آمریکایی فرهنگ را در معنی بسیار محدود آن یا به عنوان ایدئولوژی «نمادهای مسلط مشروعیت» و یا به عنوان اوتوپیا «نمادهایی برای اعتراض به دستگاه قدرت» می‌بیند و هرگز آن را همچون ابزار انسان‌سازی برای مقابله با مسایل انسانی زندگی، انضمامی و تاریخی به طور نسبتاً مستقل از نظام توزیع قدرت در نظر نمی‌گیرد. در نگاه رایت میلز فرهنگ به عنوان «روینا» در معنای مارکسیسم مبتدل دیده شده است و این به طور منفی مسایلی را به عنوان عناصر اساسی فرهنگ در بر می‌گیرد و در نتیجه اغتشاش قابل توجه نظری - عملی به وجود می‌آورد:

«موضوع سنتی هم جامعه‌شناسی و هم انسان‌شناسی در مجموع جامعه یا آن طور که انسان شناسان می‌گویند، فرهنگی بوده است.»^(۱۳)

و این ثابت می‌کند که رایت میلز نمی‌تواند به هیچ وجه فرآیند فرمول بندی مفهومی الگوی فرهنگی را به عنوان الگوی تحلیلی خاص دریابد. طبیعی است که اگر منحصرأباً با نگاه قوم‌شناسی سنتی یا انسان‌شناسی اجتماعی به موضوع نگاه کنیم، باید به نتیجه رایت میلز برسیم، زیرا این

فعالیتها فقط جامعه‌شناسی گروه‌های مختلف جامعه را در بر می‌گیرد، اما انسان‌شناسی فرهنگی را از اجتماعی تنها به برچسب زدن تمیز نمی‌دهد؛ بلکه افزون بر خود موضوعات، از روشها و چشم‌اندازهای مطالعه موضوعات نیز متمایز می‌سازد. به همین دلیل نتیجه‌گیری رایت میلز نمی‌تواند قابل پذیرش باشد:

«به نظر نمی‌رسد انسان‌شناسی فرهنگی - هم در شکل سنتی کلاسیک و هم با توجه به رشد امروزی خود - به طور پایه‌ای از مطالعه جامعه شناختی متمایز شود... امروز دیگر در روش یا چارچوب موضوع مطالعه‌ای که انسان‌شناسی را از اقتصاد و جامعه‌شناسی متمایز کند، تفاوتی وجود ندارد.»^(۱۴)

اشکالی که در طرح انتقادی رایت میلز وجود دارد، از دو علت ناشی می‌شود: علت اول را پیشتر یادآور شدیم؛ یعنی بویژه برخورد غیرنقادانه به مفهوم ساخت نمای رابطه زیر بنا - روبنا که بواسطه مورد نقد قرار داده بود؛ و علت دوم ناشی از بزرگ‌منشی و اصالت میلز است، اما در این حالت انتقاد جدلی اغراق‌آمیز با مخالفان است که در اندیشه او مانع از آن می‌شود تا با توجه به عناصر عینی رشد مثبت، ریشه محدودیتهای ایدئولوژیک نظامهای موجود را مورد نقد قرار دهد. وقتی رایت میلز بر این باور است که:

«... ایده عرصه‌های متمایز به جای آن که بر ساختار پولادین مشکلات بنا شده باشد، بیشتر بر مفاهیمی استوار است که بر کاغذ سربی قرار دارد.»^(۱۵)

بر نکته‌ای انگشت می‌گذارد که غالباً درست است، اما نه در مورد خاص انسان‌شناسی انتقادی که علت وجودی‌اش، مرزهای آن را مشخص می‌سازد و در رابطه با مسایلی که با آن روبه روست، ابزار مناسب را در اختیار قرار می‌دهد. انتقاد او برای شکل تاریخی قدیمی انسان‌شناسی و بویژه برای «فرهنگ‌شناسی» دارای ارزش است و درست به همین دلیل موجب می‌شود تا نتواند نیروی نقادی نهفته در مفهوم سازی‌ها را بدرستی دریابد. علم همیشه به ورای تقیدهای اجتماعی - فرهنگی دانشمندان می‌رود و غالباً در دست خود آنان نیز منفجر می‌شود.

روشن است که آنچه گفته شد، به معنی انتقاد از مجموعه آثار این دانشمند با ارزش نیست، زیرا با توجه به محیطی که در آن زندگی می‌کرد و جدلهایی که در او بر می‌انگیخت، بسیار قابل تقدیر نیز هست؛ بل منظور بیان نکاتی بود که قابل پذیرش نیست، بویژه درباره امکان رشد انسان‌شناسی انتقادی که به عنوان طرحی انضمامی، گذشته خود را طراحی نمی‌کند، بلکه آن را نقادانه تفسیر می‌کند.

در پایان این مقاله پایان‌ناپذیر و روشنگر برخی گرایشهای اندیشه جامعه شناختی - که برای

انسان‌شناسی فرهنگی همیشه می‌تواند اهمیت بسیاری داشته باشد - به عنوان جمع بندی بحث، یادآوری نکاتی از لوسین گلدمن^۱ بجاست:

«اندیشه بورژوازی در حال افول با نظریه‌های جامعه‌شناختی که حتی اندکی به واقعیت‌های انسانی نیز می‌پردازند، آشتی ناپذیر است. پژوهشگرانی که واقعیت چیزها را می‌یابند، اگر محافظه کار باشند، بدون بازتاب می‌مانند. در سطح اخلاقی فیلسوفان ناامیدی، در سطح علمی نظریه‌های شکلی پژوهشگران هزینه ساز و بس تجربه باور و سوپر-نسبی گرا بازشناسی می‌شوند. در پس گرایش‌های علمی، دشوار نیست که بتوان نفی و اعتراف به ناتوانی را تمیز داد. به همین دلیل است که باید بار دیگر اهمیت عرصه علوم انسانی را یادآور شد که امید فهم واقعیت از سوی پژوهشگر، ضرورت شهادت در بریدن از پیش‌دوری‌های آگاهانه و تلویحی را مطرح می‌سازد. همیشه باید در نظر داشت که علم در چشم‌انداز این یا آن گروه خاص و در موضعی بیگانه و پیشگویی عینیت‌واری ساخته نمی‌شود که ابدی بودن ساختارهای اساسی دانش کنونی را به عنوان پیش فرض می‌پذیرد، بلکه در چشم‌انداز آزادی و اجتماعات انسانی، در چشم‌انداز انسان و انسانیت معنا می‌یابد.»^(۱۶)

این همه اما، حقیقی و دشوار است.

References:

1. Boas F., The Miud of Primitive Man, New york ; The Macmillan Co, 1938(1911).
2. Cavalli I. Il Mutamento Sociale, Bologna; Il Mulino 1970.
3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. Lind R.S., Knowledge for wath?, Princeto; Princeton Univesity Press, 1939.
11. Mills C. W., I Marxist. Le Idee e le Opere le Battaglie Vinte, le Sconfitte, Gli Eroismi I Tradimenti, Milano; Feltrinelli 1969.
- 12 - 15. Mills C.W, L' Immaginazione Sociologica, Milano; Il Soggiatore, 1962 (3a ED. 1970).
16. Goldmann L., Sienze Umane E Filosofia; Milano Feltrinelli. 1961.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی